



مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال دهم، شماره بیستم (پاییز و زمستان ۱۴۰۲)



مرکز فقهی ائمه اطهار

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سردبیر:

علی نهبانندی

دبیر تحریریه:

محمدرضا محمودی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

محسن اکبری شاهرودی

مترجم انگلیسی:

علی رشیدآبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه‌آرا:

محسن شریفی

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- جعفر بستان (نجفی) (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- سید جواد حسینی گرگانی (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)

- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)

- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)

- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- محمد قائینی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعه المصطفی العالمیه)

- علی نهبانندی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

- سعید واعظی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

دوفصلنامه فقه و اجتهاد بر اساس نامه شماره ۱۲۱۲۳
شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های
علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ از شماره دهم به رتبه
علمی - پژوهشی ارتقا یافته است.

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴

دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

Order From the Point of View of Mohaqeq Naini and Its Jurisprudential Effects

*Sadeq Qaemimanesh*¹

Abstract

One of the important topics of the science of principles, which has been covered by many works, is the issue of order, which was first discussed by Mohaqeq Karaki and then the researchers after him. Is it possible to achieve the order belongs to the most important in the case of disobeying the order belongs to the important thing? There is a difference of opinion that some people believe in refusal and some believe in the possibility of it, among those who took the second point of view and raised the possibility of the order of proof is Mohaqeq Naini. After correcting and explaining the point of conflict and explaining that the source of the conflict between the most important and the important is the application of the two and not the two behest themselves, he says: if order means consensus between the opposites, as the proponents have this illusion, impasibility and refusal of order is obvious and necessary, because the obligee is not able to comply with the opposites at the same time, but this is not the case, by conditioning the most important to the important, leaving the important to the most important and ordering the important to the the most important is overcome by leaving the matter to the importance.

1. Fourth level student of Qom seminary, teacher of higher levels of Qom seminary; nourafshan.moein85@gmail.com.

In this article, first the arguments of those who refuse to order are quoted, then the argument of Mohaqeq Naini on the possibility of ordering and criticizing the arguments of the opponents is described and explained, and finally, after quoting the problems with the argument of Mohaqeq Naini on the possibility of ordering and criticizing them, Mohaqeq Naini's point of view is preferred, because according to the writer, Naini's evidence on the possibility is stronger. At the end, some jurisprudential results related to the issue of order have been mentioned.

Key words: Mohaghegh Naini, Order, co-existence of two contraries, Important, the Most Important, Conflict.

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال دهم، شماره بیستم (پاییز و زمستان ۱۴۰۲)
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۸

ترتیب از دیدگاه محقق نایینی و آثار فقهی مترتب بر آن

صادق قائمی منش^۱

چکیده

از مباحث مهم علم اصول که آثار فراوانی بر آن بار شده، بحث ترتیب است و نخستین بار توسط محقق کرکی طرح شد؛ سپس محققان بعد از ایشان به آن پرداختند. در امکان ترتیب، یعنی امکان به فعلیت رسیدن امر به مهم در صورت عصیان امر به اهم؛ اختلاف دیدگاه وجود دارد؛ برخی قائل به امتناع و عده‌ای قائل به امکان آن شده‌اند. از کسانی که دیدگاه دوم را اختیار کرده و بر امکان ترتیب، برهان اقامه کرده‌اند، محقق نایینی است. ایشان بعد تنقیح و تشریح دقیق محل نزاع و تبیین آن و اینکه منشأ تراحم بین امر به اهم و امر به مهم، اطلاق آن دو است نه اصل دو خطاب، می‌فرماید که اگر لازمه ترتیب، طلب جمع بین ضدین باشد - چنانچه قائلان به امتناع، توهم کرده‌اند - استحاله و امتناع ترتیب، بدیهی و ضروری است؛ زیرا مکلف قادر بر امتثال ضدین در یک زمان نیست؛ اما اینگونه نیست، بلکه لازمه‌اش، جمع بین ضدین است که با مشروط کردن امر به مهم به ترک امر به اهم و مترتب کردن امر به مهم بر ترک امر به اهم، بر طرف می‌شود. در این نوشتار، نخست ادله قائلان به امتناع ترتیب نقل شده؛ سپس برهان محقق نایینی بر امکان ترتیب و نقد ادله مخالفان، تشریح و تبیین شده و در پایان، بعد از نقل اشکال‌ها بر برهان محقق نایینی و نقد آنها، دیدگاه ایشان ترجیح داده شده است؛ زیرا به باور نگارنده، ادله محقق نایینی بر امکان ترتیب، اقوی است. در پایان به برخی از ثمره‌های فقهی مترتب برمسأله ترتیب اشاره شده است. واژگان کلیدی: اجتماع ضدین، اهم، ترتیب، تراحم، محقق نایینی، مهم.

فقه و اجتهاد / ترتیب از دیدگاه محقق نایینی و آثار فقهی مترتب بر آن

۱. دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم؛

مقدمه

به منظور تبیین درست و منطقی از بحث ترتب، نخست به چند نکته مقدماتی اشاره می‌شود:

الف) با تتبع در کتاب‌های اصولی علمای پیشین، مانند الذریعه سید مرتضی (علم الهدی، ۱۳۷۶ش)، عدة الاصول شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۷ق)، معارج الاصول محقق اوّل (محقق حلی، ۱۴۲۳ق) و... این مطلب به دست می‌آید که آنان به این بحث ورود نکرده‌اند. از این رو، این مسأله از مسائل جدید و نوظهور علم اصول است که متأخران به آن پرداخته‌اند و در بین آنها نخستین کسی که به این مسأله پرداخته، محقق کرکی معروف به محقق ثانی از علمای قرن دهم بوده است. ایشان در کتاب فقهی خود، جامع المقاصد (محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ۱۳:۵) که شرح کتاب قواعد الأحکام علامه حلی (حلی، ۱۴۱۳ق، ۱۰۲:۲) است، این مسأله را مطرح کرده و بعد از ایشان، این مسأله از کتاب‌های فقهی وارد کتاب‌های اصولی شده است و اصولی‌ها، مانند شیخ انصاری، آخوند خراسانی و... به آن پرداخته‌اند و مقالاتی نیز در زمان ما درباره ترتب نوشته شده و از ابعاد گوناگون به آن پرداخته شده است. ما در این نوشتار به طور ویژه به دیدگاه محقق نایینی درباره ترتب نظر داشته و به برهان ایشان بر امکان ترتب پرداخته‌ایم.

ب) محقق نایینی قبل از ورود به اقامه برهان بر امکان ترتب، می‌فرماید: از آنجا که در ترتب بین امر به اهم و امر به مهم، مانند امر به ازاله نجاست از مسجد با امر به نماز، هیچ‌گونه منافرت و تعاندی در مقام جعل و تشریح نیست؛ بلکه بین آن دو، کمال ملائمت و موافقت است و تعاند، در مقام فعلیت دو حکم و تحقق خارجی موضوعشان است.

بدیهی و ضروری است که مسأله ترتب از صغریات باب تزاحم است؛ بر همین اساس، اثبات امکان ترتب، مساوق و برابر با وقوع ترتب خواهد بود و دلیل و برهان جداگانه‌ای بر وقوع آن بعد از اثبات امکان آن نداریم؛ زیرا در باب تزاحم، هر دو حکم متزاحم دارای امر هستند (کاظمی، ۱۳۷۰ق، ۳۳۵:۱)، مانند تزاحم بین نجات دادن دو غریق، که مشکلی در جعل حکم «أنقذ کلَّ غریق» نسبت به هر دو غریق نیست؛ بلکه مشکل در مقام فعلیت، و ناتوانی مکلف از نجات هر دو غریق است.

۱. تعریف ترتب

ترتیب در لغت به معنای ثابت و بی حرکت بودن و در جای خود ایستادن است (ابن منظور، ذیل ماده: رتب، ۱۴۱۴ق، ۱: ۴۰۹؛ فیومی، ذیل ماده: رتب، ۱۴۱۴ق)، مانند استعمال لفظ راتب در امام جماعتی که در یک مکان مشخص امامت کند؛ زیرا در یک جا ثابت و پایدار است و در اصطلاح اصولی‌ها به معنای اجتماع دو حکم فعلی در موضوع واحد و یا اجتماع دو حکم فعلی در دو موضوع در یک زمان است؛ به گونه‌ای که مکلف قادر به امتثال هر دو با هم نیست و این در جایی است که یکی از دو حکم، مطلق و دیگری مشروط به عصیان حکم مطلق یا مشروط به بنای مکلف بر عصیان حکم مطلق باشد (مشکینی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۰۴). اجتماع دو امر فعلی در دو موضوع، مانند آنکه دو نفر در حال غرق شدن باشند؛ ولی یکی مؤمن و دیگری منافق باشد؛ و اجتماع دو امر فعلی در یک موضوع، مانند آنکه ورود در ملک غیر، بی‌اذن مالک، به عنوان مقدمه نجات دادن غریق، واجب گردد. در این مورد، هر گامی که در ملک غیر بر می‌دارد، از جهت مقدمه برای نجات دیگری واجب و از جهت غصب ملک دیگران، حرام است. در این جا ترتیب بین دو حکم در یک موضوع پیش آمده است.

۲. امکان یا امتناع ترتب

بعد از ارائه مباحث مقدماتی، اکنون به محتوای اصلی مقاله؛ یعنی امکان یا امتناع ترتب و ادله آن پرداخته می‌شود که در ضمن آن، نوآوری و ابداع‌های محقق نایینی و نیز وجوه تمایز ایشان از سایر محققان در علم اصول روشن می‌شود. همان‌طور که در گذشته اشاره شد، برخی از اصولی‌های نامدار، مانند مرحوم شیخ انصاری در *مطارح الأنظار* (تقریرات کلاتری، ۱۳۸۳ش، ۱: ۲۸۶) و مرحوم آخوند خراسانی در *کفایة الأصول* (خراسانی، ۱۴۰۹ش، ص ۱۳۴) و شاگردان ایشان، ترتب را معقول نمی‌دانند و قائل به استحاله آن شده‌اند؛ ولی در مقابل، میرزای نایینی قرار دارد که ترتب را ممکن دانسته و برای اثبات امکان ترتب، به برهانی که منحصر به خود ایشان است، استدلال کرده‌اند؛ اما از آنجا که برهان ایشان بر امکان ترتب، ناظر به نقد ادله آخوند خراسانی بر امتناع ترتب نیز می‌باشد، در گام نخست، ادله‌ای که آخوند خراسانی در *کفایة الأصول* بر استحاله ترتب اقامه کرده، به اختصار بیان می‌شود.

دلیل اوّل

خلاصه ادّعی‌های مرحوم آخوند در دلیل اوّل بر استحاله ترتب در کفایة الأصول (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۴) این است که اوّلًا: بین دو خطاب متزاحم، با توجه به اینکه مکلف قدرت بر امتثال هر دو در یک زمان را ندارد، مطارده وجود دارد و هر کدام از دو خطاب، دیگری را طرد می‌کند؛ بنابراین طلب ضدین - که محال است - لازم می‌آید و این مطارده با طولیت دو خطاب - که محصول اثبات ترتب است - نیز حل نمی‌شود؛ زیرا هر چند با ترتب، دو خطاب متزاحم از عرضی بودن خارج و طولی شوند - چه بنابر شرط متأخر یا شرط مقارن - اما مشکل طلب ضدین - که از شارع محال است - حل نمی‌شود؛ زیرا هر کدام از اینها در رتبه دیگری، فعلیت دارد و در همان رتبه‌ای که او فعلیت دارد، دیگری نیز فعلیت دارد.

در این صورت، دو حکم فعلی با توجه به اینکه یک قدرت بیشتر نیست، با یکدیگر مطارده دارند؛ یعنی هر کدام می‌گویند قدرت را در من صرف کن و هم‌دیگر را طرد می‌کنند و طلب دو امری که هم‌دیگر را طرد میکنند و مکلف توان و قدرت انجام یکی از آنها را بیشتر ندارد، محال است. حتی ایشان مطارده را در اهم و مهم نیز تصویر می‌کند و طرفینی می‌داند و می‌فرماید: معنای فعلیت حکم، یعنی قدرت را در من صرف کن و اگر بنا باشد هم اهم فعلی باشد و هم مهم، همان‌طور که اهم می‌گویند قدرت را در من صرف کن، مهم نیز همین را می‌گویند؛ بنابراین بین خطابین، مطارده وجود دارد.

ثانیًا: اگر کسی بگوید مطارده بین طرفین در اهم و مهم نیست؛ بلکه فقط اهم، مهم را طرد می‌کند؛ می‌گوییم همین که در یک طرف، مطارده وجود دارد کافی است. اگر چه قبول کنیم که مهم در رتبه اهم نیست؛ ولی اهم - که اطلاق دارد - می‌گویند قدرت را در من صرف کن و مهم را طرد می‌کند و همین کافی است؛ چه مهم، اهم را طرد کند و چه نکند.

دلیل دوم

دلیل دومی که مرحوم آخوند در کفایة الأصول (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۵) بر استحاله ترتب دارند، این است که قول به ترتب لازمی دارد که قابل التزام نیست و طرفداران

ترتّب هم بدان ملتزم نیستند؛ زیرا چنان‌که گذشت، معنای ترتّب این است که در فرض عصیان بعدی یا عزم بر معصیت، هم امر به اهم، فعلی است و هم امر به مهم، و طلب ضدّین در این مرحله، مانعی ندارد. از شما می‌پرسیم که اگر مکلف در اوّل وقت، هر دو امر را مخالفت کرد؛ یعنی نه ازاله نجاست یا انقاذ غریق و ... کرد و نه نماز خواند؛ آیا یک عقاب دارد یا دو عقاب؟ وحدت عقاب است یا تعدّد عقاب؟ اگر بگویید که یک عقاب بیشتر نیست، خلاف قاعده است؛ زیرا وقتی تکالیف متعدّد بود، عقاب هم متعدّد خواهد شد؛ چون که تعدّد اسباب، موجب تعدّد مسببات است و اگر بگویید که دو عقاب در کار است، این با حکمت مولا سازگار نیست؛ زیرا مکلف در آن واحد، قدرت بر امتثال هر دو را ندارد و نمی‌تواند جمع بین ضدّین کند و عقاب بر چنین امری، عقاب بر کاری است که مقدور نیست. عقلاء عقاب کردن این چنینی را ناپسند می‌شمارند و مولایی که عبدش را بر امر غیر مقدور مؤاخذه کند، توبیخ می‌کنند. پس قول به ترتّب، مستلزم تعدّد عقاب است و این لازم باطل است؛ بنابراین ملزوم هم باطل خواهد بود.

۳. دلیل میرزای نایینی بر امکان ترتّب

در مقابل قائلان به امتناع ترتّب، قائلان به امکان ترتّب قرار دارند که ادّله و براهینی بر امکان و عدم استحاله ترتّب اقامه کرده‌اند؛ ولی با توجه به عنوان مقاله پیش رو، به ذکر یکی از آنها، یعنی برهان محقق نایینی بر امکان ترتّب بسنده می‌کنیم. ایشان برای اثبات امکان ترتّب، برهانی را که دارای پنج مقدمه است، ذکر می‌کند و می‌فرماید: کسی که این مقدمات را تصحیح کند، لامحاله ترتّب را نیز قبول کرده است. این پنج مقدمه در دو کتاب أجدود التقریرات (خویی، ۱۳۵۲ق، ص ۳۰۲-۲۸۶) و فوائد الأصول (کاظمی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۳۵۷-۳۳۷) که تقریرات درس محقق نایینی است، آمده؛ با این تفاوت که در فوائد الأصول (کاظمی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۳۵۲) می‌فرماید: مقدمه اوّل و سوم از این مقدمات پنج‌گانه، نقشی در اثبات امکان ترتّب ندارند؛ زیرا ایشان در مقدمه اوّل به بررسی علت و منشأ قول به استحاله و در مقدمه سوم نیز به دفع برخی اشکال‌ها، مانند توقف امکان ترتّب بر قول به امکان واجب معلق یا امکان شرط متأخر پرداخته‌اند.

مقدمه اوّل

ایشان در مقدمه اوّل - که نقشی در تصحیح ترتب ندارد؛ بلکه به برای تنقیح و تشریح منشأ نزاع و اختلاف بین قائلان به امکان و امتناع ترتب آورده شده است - می‌فرماید: آیا علت و منشأ تزاحم بین امر به اهم و امر به مهم، فعلیت دو خطاب (خطاب: أزل النجاسة وصل) و اصل وجود آن دو در یک زمان است که نتیجه‌اش طلب جمع بین ضدین می‌شود و استحاله‌اش بدیهی و ضروری است؛ زیرا مکلف در یک زمان، قدرت امثال دو ضد را ندارد؛ مانند اینکه در یک زمان، هم نماز بخواند و هم ازاله نجاست از مسجد کند؛ و یا علت و منشأ تزاحم بین آنها، اطلاق دو خطاب است؛ نه اصل دو خطاب و فعلیت دو خطاب؟ که با دست برداشتن و رفع ید از اطلاق دلیل مهم و مشروط‌کردنش به ترک اهم، این تزاحم بر طرف می‌شود و مشکل استحاله مرتفع می‌گردد و لازم نیست که از اصل خطاب دست برداریم؛ زیرا «الضرورات تتقدر بقدرها»؟ چنانچه در مقدمه پنجم خواهد آمد که ایشان با این مقدمه اثبات کرده‌اند که منشأ آن، اطلاق خطابین است نه اصل خطابین.

مقدمه دوم

مقدمه دوم - که یکی از ارکان مقدمات اثبات عدم استحاله ترتب است - عبارت است از اینکه واجب مشروط با فعلی شدن شرطش، از مشروط‌بودن خارج نمی‌شود؛ برای نمونه اگر شارع گفت: اگر مستطیع شدی، حج بر تو واجب است و حج را بر مکلف به شرط استطاعت واجب کرد. اگر مکلف مستطیع شد، حجتی که واجب مشروط بود، هنوز واجب مشروط است؛ ولی واجب مشروطی است که چون شرطش فعلی شده، او نیز فعلی است؛ اما هم‌چنان وجوب حج، یک وجوب مشروط است و معقول نیست که واجب مشروط، به فعلی شدن شرطش، مطلق شود.

برهانی که ایشان برای اثبات این ادعا به آن استدلال کرده، این است که شرط، به منزله موضوع است. بنابراین اگر واجب مشروط با فعلی شدن شرطش، از مشروط‌بودن خارج شود؛ یعنی موضوع او از موضوع‌بودن خارج شده است که امر غیر معقولی است؛ زیرا «الشیء لا ینقلب عمّا هو علیه» (هیچ چیزی از حقیقت و ماهیت خود منقلب به چیز دیگر نمی‌شود) پس اگر امر به مهم (امربه نماز) که

مشروط به عصیان امر به اهم (امر به ازاله) است، با فعلی شدن شرطش؛ یعنی عصیان اهم، فعلی شد، از مشروط بودن نمیافتد و ادعای منکران؛ یعنی ترتب - که می‌گویند همین که امر مهم فعلی شد، از مشروط بودن مبدل به مطلق می‌شود و با امر اهم که او نیز مطلق است، مطارده دارد - باطل می‌باشد؛ زیرا با توجه به این مقدمه، نتیجه این می‌شود که حتی بعد از فعلی شدن شرط، واجب مشروط، از مشروط بودن خارج نمی‌شود و تراحم بین دو امر مطلق و مشروط که یکی در طول دیگری است، برقرار است و بین امر مطلق و مشروط نیز مطارده‌ای نیست.

مقدمه سوم

این مقدمه که مانند مقدمه اول نقشی در تصحیح ترتب ندارد، مشتمل بر دو امر است و با اثبات این دو امر، به اشکال‌هایی که طرفداران قول به استحاله ترتب مطرح کرده‌اند و در لابه‌لای کلمات آخوند خراسانی در کفایه گذشت، پاسخ می‌دهند:

۱. امر اول این است که فعلیت حکم از فعلیت موضوعش جدا نیست و همین که موضوع فعلی شد، حکم نیز فعلی می‌شود و اینکه دو زمان باشند، معقول نیست؛ زیرا نسبت موضوع به حکم نسبت علت به معلول است. به عبارت دیگر، همان طور که معلول از علت جدا نمی‌شود و فقط اختلاف در رتبه دارند، اما در یک زمان هستند، موضوع و حکم نیز چنین هستند.

۲. امر دوم این است که امثال حکم از زمان فعلیت حکم، جداپذیر نیست و زمان امثال حکم با زمان فعلیت آن از یکدیگر جدا نمی‌شوند و همان حکمی که علت برای موضوع بود، علت امثال نیز است و در یک زمان هستند و معنا ندارد که برای نمونه، وجوب قبل از طلوع فجر باشد؛ ولی امثال آن از طلوع فجر باشد؛ زیرا چنین چیزی لغو است.

از این دو مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که برای اثبات امکان به ترتب، نیازی به قول به شرط متأخر یا واجب معلق نداریم؛ بنابراین کسی اشکال نکند که لازمه ترتب، شرط متأخر و واجب معلق است و خود شما هر دو را منکر هستید؛ پس نمی‌توانید قائل به ترتب شوید!

مقدمه چهارم

ایشان در مورد این مقدمه فرموده است که از اهم مقدمات است و اساس ترتب بر آن است. چکیده مقدمه این است که اگر حکمی بخواهد در فرض و تقدیر و حالت خاصی موجود و فعلی شود، به سه صورت متصور است:

الف) گاهی به اطلاق و تقیید لحاظی است و اینکه اگر این حکم در این فرض و تقدیر وجود دارد، به خاطر لحاظ حاکم است؛ حال، گاهی این فرض ممکن است اطلاق حکم باشد و شارع، حکم را مطلق لحاظ کرده باشد و یا مقید لحاظ شده باشد. به هر حال، برگشت آن، به گونه لحاظ حاکم است. در ادامه فرموده است که جایگاه این قسم از حکم، تقسیمات اولیه حکم است.

ب) قسم دوم این است که فعلی و موجود شدن حکم در فرض و تقدیری، به خاطر عموم ملاک یا ضیق و مقید بودن ملاک باشد؛ نه به خاطر لحاظ اطلاق یا تقیید لحاظی حاکم و شارع، مانند تقسیمات ثانویه حکم که جایی برای اطلاق یا تقیید لحاظی مولا نیست؛ زیرا در تقسیمات ثانویه، تقیید لحاظی توسط حاکم و شارع محال است و وقتی محال شد، اطلاق هم محال است؛ زیرا نسبت بین اطلاق و تقیید، عدم و ملکه است و هر جا ملکه محال شد، عدم ملکه هم محال می‌شود. برای نمونه، انحفاظ حکم در ظرف جهل، که احکام، مشترک است بین عالم و جاهل؛ پس در ظرف جهل حکم موجود است و منحفظ است؛ اما نه به خاطر اینکه وقتی مولا حکم را جعل کرد، مطلق و مشترک بین عالم و جاهل جعل نمود، زیرا محال است بلکه به خاطر اینکه ملاک حکم، عام است و عالم و جاهل را شامل می‌شود، حکم، عام است. البته اطلاق و عموم این حکم توسط متمم الجعل - که خارج از جعل اولی است - حاصل می‌شود.

ج) قسم سوم این است که فعلی شدن حکم در تقدیر خاص و فرض مخصوصی (مانند فرض اطلاق حکم یا فرض تقیید حکم) ذاتی حکم است و در شکم و بطن حکم و خطاب خوابیده است و برخاسته از ذات حکم است، نه اهرم بیرونی؛ مانند فعلی شدن حکم در فرض اطاعت و امتثال حکم یا نافرمانی و عصیان حکم.

برای نمونه، شارع نمی‌تواند با لحاظ اطلاق و تقیید که صورت اول بود یا متمم

الجعل که صورت دوم بود، وجوب نماز را مقید به امتثال حکم توسط مکلف کند؛ زیرا هنگامی که حکم توسط مکلف امتثال شود و مکلف نماز را بخواند، حکم، امتثال شده است. پس تقیید آن به امتثال، تحصیل حاصل است و نمی تواند وجوب نماز را مقید به فرض ترک نماز کند؛ یعنی این گونه بگوید: اگر نماز را ترک کردی، من نماز را بر تو واجب می کنم، زیرا طلب ضدین لازم می آید؛ چرا که مکلف، تارک نماز است و نمی توان تارک را به انجام عملی امر کرد و هنگامی که تقیید به شکل لحاظی و متمم الجعلی محال شد، اطلاق هم محال می شود؛ زیرا نسبت بین اطلاق و تقیید، عدم و ملکه است.

فقط اطلاق و تقیید توسط ذات حکم باقی می ماند؛ یعنی ذات حکم اقتضا می کند که حکم در فرض اطاعت و امتثال حکم یا عصیان آن، موجود باشد. پس ذات حکم است که این اقتضا را دارد و می گوید من را بیاور و عدم من را منهدم کن.

ایشان، بعد از بیان این سه قسم فرموده است: اینکه در قسم سوم، موجود شدن و فعلی شدن، حکم به اقتضای ذات حکم است؛ نه به اقتضای اطلاق و تقیید حاکم و شارع و نه به اقتضای عموم و خصوص ملاک حکم، منشأ پیدایش دو اثر است:

۱. در دو قسم اول، نسبت حکم به منشأ و علتش، نسبت معلول به علت است. برای نمونه، وجوب حج در فرض استطاعت، معلول تقیید حکم به استطاعت است و تقیید حکم به استطاعت، علت برای وجوب حج است؛ بر خلاف قسم سوم که نسبت حکم با منشأ خود، نسبت علت به معلول است و ذات حکم، علت وجوب امتثال و مقتضی برای امتثال حکم است.

۲. اثر دوم که بر اثر اول مترتب می شود، این است که در دو قسم اول، حکم، هیچ گونه تعرضی نسبت به منشأ خود ندارد؛ زیرا نسبتش با منشأ، نسبت معلول به علت است و معقول نیست که معلول نسبت به علتش تعرضی داشته باشد؛ زیرا رتبه اش بعد از علت است و چیزی که رتبه اش متأخر باشد محال است در متقدم، تأثیرگذار باشد؛ بر خلاف قسم سوم که حکم نسبت به منشأ اقتضایش، نسبت علت به معلول است و علت می تواند متعرض معلولش شود. بنابراین می تواند بگوید که حکم را امتثال کن و ترکش را منهدم نما.

نتیجه‌ای که از این تقسیم‌بندی به دست می‌آید این است که مشکل مطارده امر به اهم با امر به مهم که مرحوم آخوند در دلیل اوّل بر استحاله ترتب آورد، برطرف می‌شود؛ زیرا در فرض عصیان اهم، هر چند که هر دو امر - اهم و مهم - با یکدیگر در یک زمان، فعلی و ثابت هستند؛ ولی ثبوت و فعلیت هر کدام با یکدیگر متفاوت است و همین تفاوت، مطارده را بر طرف می‌کند؛ یعنی در جایی که ترتب است و مکلف، ترک اهم می‌کند و امر به مهم و اهم هر دو فعلی می‌شوند، مطارده‌ای بین آنها نیست و هیچ‌کدام، دیگری را طرد و منع نمی‌کند؛ بلکه کمال سازگاری را با یکدیگر دارند؛ ولی از طرف امر به مهم، مطارده نیست و امر به اهم را طرد نمی‌کند؛ زیرا امر به مهم، مشروط به ترک اهم شده است.

پس امر به مهم، مترتب بر ترک امر به اهم و معلول آن است و ترک اهم علت برای امر به مهم است. بنابراین، اقتضای ترک اهم را ندارد؛ بلکه محال است که ترک اهم را اقتضاء کند؛ زیرا معلول اگر سبب برای علت خودش شود، دور لازم می‌آید؛ ولی از طرف امر به اهم، مطارده نیست و امر به اهم، اقتضای ترک مهم را ندارد؛ زیرا مقدار دلالت امر به اهم، به این اندازه است که امر به ایجاد متعلقش؛ یعنی ایجاد اهم می‌کند؛ ولی اینکه علاوه بر دلالت بر ایجاد متعلقش، دلالت بر ترک مهم هم داشته باشد، تا منافات با امر به مهم داشته باشد، چنین دلالتی ندارد.

مقدمه پنجم

آخرین مقدمه‌ای که محقق نایینی برای اثبات ترتب بیان کرده است و آن را دخیل در اثبات مدعای خود، یعنی امکان ترتب می‌داند؛ دارای دو مطلب است: نخست اینکه اثبات کند که مورد ترتب کجاست؟ و دوم اینکه تلاش دارد اثبات کند که گر چه در فرض عصیان اهم، هم امر اهم، فعلی است و هم امر مهم؛ ولی این جمع بین ضدین است، نه طلب جمع بین ضدین و آن چیزی که محال است طلب جمع بین ضدین است و اینکه مولا بگوید این دو ضد را با هم بیاور؛ ولی اگر بگوید که این را بیاور و دیگری را در فرض عصیان اوّلی بیاور، اشکال ندارد.

خلاصه فرمایش ایشان در اینجا این است که دو خطاب و حکمی که با هم مقارن می‌شود و در یک زمان فعلیت پیدا می‌کنند، ممکن است یکی از این چهار

صورت را داشته باشد:

۱. یکی از دو خطاب مقارن که در عرض یکدیگرند، مطلق و دیگری مشروط به شرط غیر اختیاری است و هیچ‌کدام از دو خطاب، ناظر به دیگری نیستند؛ مانند دو خطاب که یکی دلالت بر وجوب نماز مشروط به طلوع فجر دارد و دیگری دلالت بر وجوب صوم بدون تقید به قید و شرطی دارد. اکنون اگر این دو خطاب، تقارن زمانی پیدا کرده و هر دو فعلی شدند، احکام باب تزاحم جاری می‌شود.

۲. یکی از دو خطاب مقارن که در عرض یکدیگرند، مشروط به شرط اختیاری و دیگری مطلق است؛ ولی خطاب مطلق، هیچ نظری به مشروط ندارد و مشروط نیز به مطلق، نظر ندارد. در این قسم نیز مانند قسم اول، دو خطاب عرضی هستند. بنابراین اگر تقارن زمانی پیدا کرده و هر دو فعلی شدند، احکام باب تزاحم جاری می‌شود.

۳. دو خطاب، در طول هم هستند، نه در عرض یکدیگر؛ ولی یکی از آن دو، با وجود و فعلیتش، موضوع خطاب دیگر را رفع می‌کند؛ مانند اینکه خطاب تعلق خمس می‌گوید این مال، متعلق خمس است و نمی‌توان در آن تصرف کرد و از طرف دیگر، دلیل وجوب حج می‌گوید که اگر مستطیع بودی، حج واجب است. اگر مکلف، خمس ندهد؛ موجودی و دارایی او وافی به حج است و استطاعت را حاصل می‌کند؛ ولی اگر یک پنجم را اخراج کند، موضوع وجوب حج؛ یعنی استطاعت از بین می‌رود. پس وجود یکی از دو خطاب، مانع فعلیت خطاب دیگر می‌شود و موضوع آن را از بین می‌برد.

در این صورت نیز به بحث ترتب ارتباطی ندارد و در اساس محال است طلب ضدین محقق شود؛ زیرا تا وقتی که وجوب خمس فعلیت دارد و می‌گوید که یک پنجم از اموالتان، مال شما نیست؛ موضوع خطاب دیگر، یعنی استطاعت، محقق نمی‌شود تا لازمه‌اش طلب ضدین باشد.

۴. وجود یکی از دو خطاب، موضوع خطاب دیگر را از بین نمی‌برد؛ بلکه با امتتالش، موضوع خطاب دیگر را از بین می‌برد، و موضوع و مورد ترتب این قسم است. برای نمونه، در «أزل النجاسة عن المسجد» امر «أزل» اهم است و «صلّ ان عصیت» امر مهم است. امر «أزل» با وجود و فعلیتش، وجوب نماز را از بین نمی‌برد؛

بلکه با امتثالش، یعنی ازاله نجاست از مسجد، موضوع وجوب نماز، یعنی عصیان امر به ازاله از بین می‌رود.

پس با انجام امر اهم، امر مهم از فعلیت ساقط می‌شود، نه با وجودش. بنابراین اگر مکلف، امر اهم را انجام دهد، عصیان محقق نمی‌شود. در نتیجه، وجوب نماز فعلی نمی‌شود؛ زیرا موضوع آن، یعنی عصیان اهم، محقق نشده است. اکنون که مورد ترتب مشخص شد، می‌فرماید: در این صورت نیز، طلب ضدین نمی‌شود و اینکه منکران ترتب توهم کرده‌اند که دو امر مترتب در قسم چهارم، مستلزم طلب ضدین است؛ می‌گوییم که نه تنها ترتب در این قسم، مستلزم محال نیست؛ بلکه بالاتر، محال است که در ترتب، طلب ضدین پیش آید؛ زیرا در ترتب، امر به مهم مشروط به ترک اهم است و مطلوبیت و محبوبیت آن در فرض ترک امر به اهم است.

بنابراین محال است که در یک زمان، امر به اهم و امر به مهم، با هم محبوب و مطلوب شارع باشند. شاهد آن هم این است که اگر فرض کنیم در خارج ممکن شود که مکلف، هر دو کار، یعنی ازاله مسجد و نماز را با هم انجام بدهد، وقوع این دو کار با هم مطلوب مولا نیست و محبوبیت ندارد و مولا یکی را انتخاب می‌کند.

به بیان دیگر، محذور و اشکال تعلق امر به دو ضد که قائلان به امتناع ترتب مطرح کرده‌اند، این است که لازمه‌اش، طلب جمع بین دو ضد است؛ یعنی شارع، هر دو کار را در یک زمان از مکلف بخواهد و این محذور در جایی که هر دو خطاب، مطلق باشند یا هر کدام مقید به امتثال دیگری باشد، لازم می‌آید؛ ولی اگر یکی از دو خطاب، مطلق و دیگری مقید و مشروط به عدم امتثال دیگری باشد، که مورد و جایگاه ترتب است، طلب جمع بین دو ضد با هم لازم نمی‌آید. گواه بر این مدّعی - که شارع، هر دو عمل را از مکلف در یک زمان نمی‌خواهد و مطلوب شارع نیست - این است که بر فرض اگر در خارج بتواند هر دو را امتثال کند، هر دو با هم مطلوب و محبوب شارع نیستند. برای نمونه اگر شارع بگوید: داخل مسجد شو و اگر داخل نشدی، قرآن بخوان. در اینجا اگر مکلف وارد مسجد شود و قرآن بخواند، قرآن خواندن مطلوب شارع نیست که خود همین عدم مطلوبیت و محبوبیت قرائت قرآن در مسجد، کاشف از این است که طلب جمع بین ضدین که استحاله دارد، لازم نمی‌آید.

نتیجه

از ضمیمه مقدمه دوم، چهارم و پنجم که دخیل در برهان هستند، نتیجه می‌گیریم که ترتب، ممکن است، نه ممتنع، و دلیل اول مرحوم آخوند بر امتناع ترتب باطل می‌شود؛ زیرا در مقدمه دوم اثبات شد که واجب مشروط با تحقق شرطش از واجب مشروط بودن به واجب مطلق تبدیل نمی‌شود. بنابر این یکی از دو خطاب، مطلق و دیگری مشروط است؛ نه اینکه هر دو خطاب مطلق باشند. در مقدمه چهارم هم اثبات شد که بین امر به اهم - که مطلق است - با امر به مهم - که مشروط است - کمال سازگاری وجود دارد و امر به اهم و مهم، همدیگر را طرد نمی‌کنند و بین آنها مطارده‌ای نیست. در مقدمه پنجم نیز اثبات شد که وقتی بین آنها طردی نبود، طلب جمع بین ضدین لازم نمی‌آید تا ترتب، ممتنع باشد.

نقد دلیل دوم قائلان به استحاله ترتب

دومین دلیلی که مرحوم آخوند خراسانی در کفایة الأصول (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۴) بر استحاله ترتب به آن استدلال کرد، تالی فاسدی بود که بر قول به ترتب مترتب می‌شود و آن، تعدد عقاب در فرض عصیان هر دو خطاب است که ایشان فرمود: قائلان به ترتب آن را نمی‌پذیرند.

مرحوم نایینی در فوائد الأصول (کاظمی، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۳۶۶) در پاسخ به این اشکال داده‌اند:

۱. پاسخ نقضی، نقض به واجب کفایی است. به این بیان که در واجب کفایی، اگر همه مکلفان، این میت را دفن نکنند و یا این غریق را نجات ندهند، همه عقاب می‌شوند؛ در حالی که همه بر انجام فعل قدرت نداشتند و یک فعل واحد قابلیت نداشت. پس در واجبات کفائیه، با اینکه اجتماع مکلفان محال است؛ ولی در صورت ترک واجب، تعدد عقوبت وجود دارد. در اینجا نیز اجتماع دو مطلوب محال است؛ ولی مشکلی ندارد که هم بر مخالفت این متعلق و هم بر مخالفت متعلق دیگر، عقاب شود. هر پاسخی که در مورد نقض داده شود، اینجا هم می‌آید.

۲. در پاسخ حلی، این گونه می‌فرمایند که گر چه مکلف، قدرت بر اتیان هر دو خطاب با هم را ندارد و محال است که بین هر دو جمع کند؛ و تعدد عقاب از این

جهت محال است؛ ولی قدرت بر ترک جمع بین هر دو را که داشته است؛ یعنی می‌توانسته اهم را بیاورد؛ اما آن را ترک کرده است؛ چنانچه مهم را نیز در صورت ترک اهم می‌توانسته بیاورد و آن را ترک کرده است. پس تعدد عقاب به خاطر قدرت مکلف بر جمع بین دو ترک می‌باشد که قدرت بر آن را داشته است. در نتیجه، اگر چه لازمه قول به ترتب در صورت ترک هر دو خطاب، تعدد عقاب است؛ ولی این تعدد عقاب، قبیح نیست؛ زیرا قدرت بر آن را داشته است. به بیان دیگر، در دو امر مترتب، هر دو خطاب متوجه مکلف است و این شخص، هم بر امر اهم به تنهایی قدرت دارد و خطاب متوجه او شده و هم بر مهم، به شرطی که اهم را عصیان کند، قدرت دارد. بنابراین خطاب مهم هم متوجه او شده است و هر یک از خطاب‌ها مقدور است و برای استحقاق عقوبت، هر خطابی که متوجه مکلف شود و مکلف قادر بر امتثال او شود، کافی است، زیرا این ملاک در ترتب موجود است. بنابراین تعدد عقاب قبیح نیست.

دیدگاه نگارنده

به نظر می‌رسد که برهان نایینی بر ترتب، از قوی‌ترین و جامع‌ترین برهان‌هایی است که بر امکان ترتب اقامه شده و در آن به تمام زوایای مسأله و برطرف شدن تمام اشکال‌هایی که بر ترتب شده، اشاره شده است. بر همین اساس، برای تثبیت این برهان، در صدد نقد اشکال‌هایی که بر ردّ این برهان شده است، برآمده و از آن به عنوان مهم‌ترین دلیل لمّی بر امکان ترتب دفاع می‌کنیم.

۴. اشکال‌ها بر مقدمات پنج‌گانه نایینی بر امکان ترتب و نقد آنها

اشکال‌های فراوانی بر مقدمات محقق نایینی بر امکان ترتب شده است که به عقیده نویسنده، قابل خدشه و مورد نقد است. مجموع این اشکال‌ها را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱. اشکال‌های ساختاری و شکلی به مقدمات خمسه محقق نایینی؛ ۲. اشکال‌های مبنایی؛ ۳. اشکال‌های محتوایی و بنایی که از دو بخش اول، مهمتر است و ما در این نوشتار، برخی از اینها را که مهم و عمده است، یادآور می‌شویم و نقد می‌کنیم.

اشکال اول و نقد آن

این اشکال در منتقى الأصول (عبدالصاحب، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۹۲) بر مقدمه اول از مقدمات پنج‌گانه‌ای که محقق نایینی بر امکان ترتب اقامه کرده، آمده است. اشکال این است که مقدمه اول، هیچ دخالتی در استدلال و برهان ندارد؛ بلکه در این مقدمه به بیان موضوع نزاع و اختلاف، و مرکز و علت و منشأ آن پرداخته شده است؛ در حالی که ظاهر این مقدمه، دخالت داشتن آن در برهان بر امکان بر ترتب است؛ ولی این اشکال بر محقق نایینی وارد نیست؛ زیرا همان‌طور که گذشت، خود ایشان به عدم دخالت این مقدمه در فوائد الأصول (کاظمی، محمدعلی، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۳۵۲) اعتراف کرده است. بنابراین، اشکال نخست از عدم دقت در مجموع کلمات نایینی ناشی شده است.

اشکال دوم و نقد آن

اشکال دوم نیز در منتقى الأصول (عبدالصاحب، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۹۲) بر مقدمه پنجم شده است. این اشکال می‌گوید که این مقدمه، مانند مقدمه اول از مقدمات تصحیح ترتب نیست؛ بلکه به تنهایی یکی از ادله تصحیح ترتب است؛ بدون اینکه نیازی به پیوست بقیه مقدمات باشد. این اشکال نیز بر محقق نایینی وارد نیست؛ زیرا این مقدمه بدون اثبات عدم انقلاب واجب مشروط به واجب مطلق بعد از فعلیتش با تحقق شرطش؛ یعنی عصیان امر به اهم، که در مقدمه دوم ثابت شد، نتیجه‌اش امکان ترتب نمی‌شود؛ چرا که اگر کسی مقدمه دوم را انکار کرد و قائل به تبدیل واجب مشروط با تحقق شرطش، به واجب مطلق شد، دو دلیل اهم و مهم با اطلاقشان هر دیگر را طرد میکنند و ترتب ممتنع می‌شود. بنابراین، برای نتیجه‌گیری و اثبات مدعی، یعنی امکان ترتب، این مقدمه به تنهایی کافی نیست و دلیل جداگانه‌ای بر اثبات ترتب نمی‌تواند باشد.

اشکال سوم و نقد آن

اشکال سوم بر برهان محقق نایینی بر امکان ترتب، اشکالی است که شاگرد ایشان، محقق خویی در أجود التقريرات (خویی، ابوالقاسم، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۲۹۵) — تقریرات

درس استاد - آمده است. ایشان در حاشیه این کتاب می‌فرماید: مقدمه چهارم نایینی هیچ دخالتی در اثبات امکان ترتب ندارد، و تأثیری در استدلال نایینی بر امکان ترتب ندارد؛ زیرا بدون این مقدمه نیز ترتب اثبات می‌شود.

این اشکال نیز بر محقق نایینی وارد نیست و چنانچه خود ایشان در ابتدای این مقدمه در فوائد الأصول (کاظمی، محمدعلی، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۳۴۸) فرموده، این مقدمه اهم مقدمات است و اثبات امکان ترتب بر آن استوار است؛ زیرا در این مقدمه، با اثبات تفاوت جایگاه امر به اهم و امر به مهم، ثابت میکند که مطارده‌ای بین آنها نیست و با اثبات این مطلب، اساس برهان آخوند خراسانی بر استحاله ترتب، یعنی مطارده بین امر به اهم با امر به مهم نابود می‌شود.

اشکال چهارم و نقد آن

محقق نایینی در مقدمه پنجم فرموده است: محذور و مشکلی که از تعلق دو طلب به یک مطلب در یک زمان با وجود توانایی و قدرت مکلف بر یکی از دو خطاب، لازم می‌آید، طلب جمع بین دو ضد است؛ نه جمع بین دو ضد. این محذور با ترتب بر طرف می‌شود؛ در حالی که این تفسیر از محذور و مشکل، مبتنی بر مبنای باطلی که در باب اطلاق وجود دارد، و محقق نایینی نیز آن را مردود می‌داند و از آن به جمع القیود یاد می‌شود، استوار است؛ نه بر مبنای صحیح که اطلاق رفض القیود است و مبنای خود محقق نایینی نیز است.

این اشکال را مرحوم روحانی در منتقى الأصول (عبدالصاحب، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۴) ذکر کرده است؛ ولی این اشکال بر محقق نایینی وارد نیست و ناشی از عدم دقت در مجموع کلمات ایشان است؛ زیرا از لابه لای کلمات نایینی در مقدمه پنجم استفاده می‌شود که مقصود ایشان از محذور در باب ترتب، تحقق واقع جمع بین دو ضد است؛ نه عنوان جمع بین دو ضد؛ یعنی مولا در باب ترتب امر به جمع بین دو ضد نکرده و فرموده است: اجمع بین هذا وهذا (بین هر دو تا ضد جمع کن و هر دو را با هم بیاور) تا مستشکل بگوید: این مطلب با مبنای جمع قیود در اطلاق - که مبانی باطلی است - می‌سازد.

اشکال پنجم و نقد آن

اشکال دیگری که بر اصل برهان امکان ترتب شده این است که محذور طلب بین دو ضد با ترتب برطرف نمی‌شود؛ زیرا در حال اشتغال مکلف به انجام مهم، امر به اهم از دو حال خارج نیست: یا ملتزم به عدم امر به اهم می‌شوید و می‌گویید: اهم امر ندارد که خلف است؛ زیرا مورد و جایگاه ترتب جایی است که هر دو امر در یک زمان با هم جمع شده‌اند و یا ملتزم به وجود امر به اهم می‌شوید که لازمه‌اش تحقق طلب جمع بین دو ضد است که محال می‌باشد. این اشکال در متقی الأصول (عبدالصاحب، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۹۴) آمده است.

این اشکال نیز بر برهان ترتب نایینی وارد نیست و ناشی از عدم تطفن در مقدمات پنج‌گانه‌ای است که برای برهان ترتب بیان کرده‌اند؛ زیرا محقق نایینی نیز قبول دارد که دو خطاب در یک زمان با یکدیگر وجود دارند که هر دو فعلی شده‌اند، و در بخشی از مقدمه پنجم به همین امر پرداخته‌اند؛ ولی می‌فرمایند: با اینکه هر دو خطاب فعلی هستند، مطارده‌ای بین آنها نیست و همدیگر را دفع نمی‌کنند، زیرا چنانچه در مقدمه چهارم گذشت، جایگاه هر کدام از امر اهم و مهم، با یکدیگر تفاوت دارد و هیچ‌کدام متعرض دیگری نیست و بلکه بالاتر، محال است که جایگاه اهم به مهم تنزل پیدا کند و امر به مهم ترقی پیدا کند تا بخواهند متعرض یکدیگر شوند.

اشکال ششم و نقد آن

اشکال بعدی بر شاهدی است که محقق نایینی در مقدمه پنجم بر استحاله طلب جمع بین دو ضد بنا بر ترتب اقامه کرده است. ایشان در این مقدمه فرموده‌اند: گواه بر این مدعی - که شارع، هر دو عمل را از مکلف در یک زمان نمی‌خواهد و هر دو با هم در یک زمان، مطلوب شارع نیستند - این است که بر فرض، اگر در خارج بتواند هر دو را امتثال کند، هر دو با هم مطلوب و محبوب شارع نیستند. برای نمونه، اگر شارع بگوید: داخل مسجد شو و اگر داخل مسجد نشدی، قرآن بخوان. در اینجا، اگر مکلف وارد مسجد شود و قرآن بخواند، قرآن خواندن او، مطلوب شارع نیست که خود همین عدم مطلوبیت و محبوبیت قرائت قرآن در مسجد، کاشف از این است که طلب جمع بین دو ضد که استحاله دارد، لازم نمی‌آید اجتماع دو ضد

ممکن باشد و باز هم در یک زمان مطلوب نیستند.

اشکال‌کننده در نقد این بخش از کلام نایینی، این‌گونه اشکال کرده است که این شاهد صحیح نیست؛ زیرا اگر چه مکلف در صورتی که مشغول به امر شد و فرض کردیم اجتماع دو ضد ممکن است و اشتغال به مهم نیز صورت گرفت، امر به مهم مطلوبیت ندارد و محبوب شارع نیست؛ ولی این از باب آن است که موضوع امر به مهم واقع نشده است؛ زیرا موضوع امر به مهم، عصیان امر به مهم بوده که به خاطر امتثال امر به مهم توسط مکلف، محقق نشده، نه از باب اینکه هر دو امر با هم مطلوبیت ندارند تا شاهد بر مدعای شما شود که در ترتب طلب جمع بین دو ضد رخ نمی‌دهد. این اشکال را مرحوم سید محمدباقر صدر در کتاب بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی، سید محمود، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۹) مطرح کرده‌اند.

این اشکال نیز وارد نیست و خود نایینی در مقدمه پنجم متعرض آن شده و پاسخ داده است که اگر شارع طلب جمع بین دو ضد را از مکلف بخواهد، لازم داریم که هر دو خطاب مطلق باشد یا اینکه هر دو به زمان اشتغال دیگری مشروط باشد؛ ولی اگر یکی مطلق و دیگری مشروط بود، به طلب جمع بین دو ضد منجر نمی‌شود. بنابراین اگر هر دوی اینها از شما صادر شود، هیچ‌کدام مطلوب نیستند؛ بلکه فقط یکی مطلوب و محبوب است.

۵. آثار و ثمرات فقهی ترتب

بحث ترتب در سراسر فقه، از طهارت تا دیات، مبنای فتوهای اصحاب قرار گرفته است. ما در این نوشته فقط به چند نمونه از آنها که محقق نایینی در فوائد الأصول (کاظمی، محمدعلی، ۱۳۷۰ق، ج ۱، ص ۳۵۸) و سید یزدی در العروة الوثقی (طباطبایی، یزدی، سید محمد کاظم، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۸۴) آورده‌اند، بسنده می‌کنیم:

۱. اگر قصد اقامت به واسطه امری، مانند نذر یا قسم، هنگام طلوع فجر ماه رمضان تا زوال، بر شخصی حرام شد، و این شخص عصیان کرد و اقامت نکرد، بی اشکال، روزه بر او واجب است. در این فرع فقهی، در نخستین لحظه طلوع فجر، دو خطاب با هم، بر او فعلی شده است: یکی حرمت اقامت ده روز و دیگری وجوب روزه ماه رمضان؛ ولی وجوب روزه، مترتب بر عصیان حرمت قصد اقامت شده است.

۲. اگر قصد اقامت به واسطه امری، مانند نذر یا قسم، بر شخص مسافر واجب شد و نماز تمام بر این شخص واجب گردید و او، این خطاب را عصیان کرد، بی اشکال، نماز قصر بر او واجب می‌شود. در این فرع فقهی نیز دو خطاب در یک زمان بر مکلف، فعلی شده است؛ ولی خطاب دوم مشروط به عصیان خطاب نخست شده است.

۳. اگر قصد اقامت به واسطه امری، مانند نذر یا قسم بر شخص مسافری حرام شد، که در نتیجه باید نمازش را شکسته بخواند؛ چنانچه او این خطاب را عصیان کرد و قصد اقامت نمود، وجوب تمام بر عهده او می‌آید.

۴. اگر شخصی مبلغی بدهی بر عهده‌اش باشد و بخواهد از سود سالی که هنوز مدتی تا فرارسیدن سال خمسی‌اش مانده است، بپردازد؛ خمس بر ذمه‌اش نمی‌آید؛ اما اگر عصیان کرد و بدهی‌اش را که واجب بوده، نپرداخت؛ خمس بر او واجب می‌شود.

۵. هر گاه مکلفی، نجاستی در مسجد دید و وقت نماز هم داخل شده بود؛ چنانچه وقت نماز وسعت دارد، واجب است که ازاله را مقدم کند و نماز بخواند؛ ولی اگر عصیان کرد و ازاله نجاست نکرد، نماز بر او واجب می‌شود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش، نخستین نوشتار گسترده در ارتباط با مقایسه بین دیدگاه محقق نایینی و آخوند خراسانی درباره ترتب است که نتیجه آن در چند جمله به نحو اختصار ذکر می‌گردد:

۱. مسأله ترتب برخلاف برخی از مسائل علم اصول، مانند مبحث مشتق، حقیقت شرعیه، استعمال لفظ در اکثر از یک معنا و... که یا بی‌اثرند یا کم‌اثر و کم‌فایده، دارای آثار و ثمره‌های فقهی مهمی در سراسر فقه، از طهارت تا دیات است که جا دارد باب مستقلی در کتب اصولی داشته و به طور مفصل به آن پرداخته شود.

۲. ترتب یکی از صغریات باب ترتب است و اختصاص به موردی که متزاحمین، اهم و مهم هستند، ندارد؛ بلکه در غیر موارد اهم و مهم نیز جاری می‌شود؛ مانند دو امری که یکی موسع و دیگری مضیق است؛ زیرا برهانی که محقق نایینی بر امکان ترتب اقامه کرد، عام و شامل است و غیر مورد اهم و مهم را نیز در بر می‌گیرد.

۳. محقق نایینی با درک صحیح و دقیق از مسأله، به منشأ و علت انکار منکران اشاره کرده و فرموده است: قائلان به استحاله ترتب بین جمع دو امر فعلی با طلب جمع بین دو امر فعلی، خلط کرده و توهم کرده‌اند که ترتب از صغریات طلب جمع بین دو امر فعلی است که استحاله‌اش بدیهی است؛ در حالی که از صغریات اجتماع دو امر فعلی است و تضاد ابتدایی و ظاهری بین آنها با ترتب یکی بر دیگری و عصیان آن برطرف می‌شود.

۴. بعد از محقق نایینی، تقریباً همه اصولی‌های متأخر از ایشان، ترتب را قبول کرده و آن را پذیرفته‌اند؛ اگر چه ممکن است در برخی از جزئیات مسأله و یا لزوم و عدم لزوم برخی از مقدمات پنج‌گانه‌ای که در برهان محقق نایینی اقامه کرده، خرده گرفته باشند.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، قم: دارالفکر.
۲. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق)، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال والحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. حلی، جعفر بن حسن (۱۴۲۳ق)، معارج الأصول، قم: مؤسسه امام علی علیه السلام.
۴. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق)، کفاية الأصول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵. خویی، ابوالقاسم (۱۳۵۲ق)، اجود التقريرات، تقریرات درس محقق نایینی، ناشر: مطبعة العرفان.
۶. شاهرودی، محمود (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الأصول، تقریرات درس شهید سید محمدباقر صدر، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق)، العدة فی أصول الفقه، قم: محمدتقی علاقبندیان.
۸. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۹. عبدالصاحب، منتقی الأصول (۱۴۱۳ق)، تقریرات درس آیت الله سید محمد حسینی روحانی، قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
۱۰. علم الهدی (سید مرتضی)، علی بن حسین (۳۷۶ق)، الذریعة إلى اصول الشیعة، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، بی جا: دار الرضی.
۱۲. کاظمی، محمدعلی (۱۳۷۰ق)، فوائد الأصول، تقریرات درس محقق نایینی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۳. کلانتری، ابوالقاسم (۱۳۸۳ش)، تقریرات درس شیخ اعظم انصاری، مطارح الأنظار، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۱۴. مشکینی، علی (۱۴۱۶ق)، اصلاحات الأصول، قم: نشرالهادی علیه السلام.
۱۵. یزدی طباطبایی، سیدمحمدکاظم (۱۴۰۹ق)، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، قم: مؤسسه اعلمی.